

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برگ سبزی تقدیم به پیشگاه بزرگ بانوی عالم اسلام، حضرت زهرا (علیها السلام)
الگوی صبر، عزت و اقتدار، حضرت زینب (علیها السلام)
عموم شیر زنان جهان تشیع به ویژه بانوان از جان گذشته و فداکار ایران اسلامی
که به فرموده رهبر معظم انقلاب در تغییر مسیر تاریخ و کشور نقشی شایسته ایفا کرده اند.
راد زنانی که در این مسیر پر رمز و راز، تماشاچی نبودند؛
مردانه قدم در میدان عمل نهادند و در نقش معماران ایران جدید ظاهر شدند.



بیان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها
که عشق آسان نمود اولی اقتاد میگل ها

دفتر چهارم — همسران شهدا

...

...



عنوان: مجموعه لشکر فرشتگان، دفتر چهارم - همسران شهدا

تدوین و نگارش: الهام ویسمه، حدیث محمدی / مدیر پژوهش و تدوین: راضیه مجاوری

ناشر: ستارگان سرزمین آفتاب

ویراستار: سید عمران فتح / مصاحبه گران: زهرامحمدی، مینا قربانی، کیمیا هاشمی وزهره همتی

کنترل ویرایش: راحله میرزایی

طراح جلد: محمد جعفری / صفحه آرایی: محمد امین ترابی

نظارت کیفی و آماده سازی: علیرضا مرادی / کارشناس فنی: ابوالقاسم صفرزاده

نظارت بر چاپ: وحید صادقی / چاپخانه: چاپ هم کیشان / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۰۷-۴۰-۲

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۹۸ / قیمت: ۸۰۰۰ ریال

با حمایت: کنگره ملی نقش امام خمینی قدس سره در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان مرکزی

مرکز یخش: اراک - میدان امام حسین علیه السلام

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی

تلفن: ۰۸۶-۳۲۲۶۰۸۳ / نشانی سایت: www.shohud.ir

تمامی حقوق این اثر متعلق به

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه روح الله استان مرکزی می باشد.



«وقتی نهضت اسلامی به مرحله انقلاب اسلامی رسید و زنان با همان برداشت طبیعی که از اسلام در جامعه زنانه بود، جلو افتادند؛ امام فرمودند: اگر زنان در این نهضت همکاری نمی‌کردند، انقلاب هم پیروز نمی‌شد. در جنگ تحمیلی، اگر مادران و همسران شهیدان، ایمان خود، صبر خود، ایستادگی خود، معرفت خود و روشن بینی خود در قبال ضایعات جنگ و فداکاری های جوانان و مردان رانشان نمی‌دادند، جنگ پیروز نمی‌شد. اگر مادران و همسران شهدای صبری نشان می‌دادند، شوق جهاد در راه خدا و شهادت در دل مردها می‌خشکید و این گونه به جامعه طراوت نمی‌داد. در میدان جنگ هم زنان نقش های درجه اول را ایفا کردند. اگر در طول انقلاب، وفاداری زنان، عواطف زنان، حضور زنان در میدان های مختلف، در راهپیمایی ها و انتخابات نبود، یقیناً این حرکت عظیم مردمی، نمی‌توانست این گونه شکل پیدا کند و ادامه یابد. این نظر اسلام است؛ این نظر نظام اسلامی است.»

امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)

فهرست

۸	پیشگفتار.....
۱۰	اشاره
۱۴	چشم به راه
	دخترت را ببوس
	در راه تو
	رفیق روزهای کودکی
	شیرزنان ایران
	عاشقانه‌ها
	عاشقانه‌های یک معلم
	مردی که از آمدن شرمنده بود
	هم‌نفس سال‌های جوانی
	یک قول مردانه
	از تبار گل‌ها
	آسمانی‌ها
	انتظار
	سادات خانم
	خواب ناب
	همراه همیشگی
	پسری شبیه او

پیشگفتار

به نام حضرت دوست

تاریخ پُرفراز و نشیب ملتِ بزرگ ایران، همواره با افتخارآفرینی و غیرتمندی قهرمانان این مرز و بوم آمیخته است. مادران این سرزمین، سال‌ها قصه‌های دلاورمردی قهرمانان پیشین، مانند میرزا کوچک خان جنگلی، ستارخان، باقرخان، امیرکبیر، رئیس‌علی دلواری و... را با افتخار برای فرزندان خویش نقل می‌کردند و آرزویشان این بود که روزی فرزندانی چنین بزرگ، پرورش دهند. آنگاه که سایه‌ی ظلم و ستم حکومت ستم‌شاهی بر سر این ملت سنگینی می‌کرد، ناگاه خورشیدی از سرزمین آفتاب، تابیدن گرفت و پس از سال‌ها مبارزه، طومار حکومت سیاهی را در هم پیچید.

مردی که فخر این سرزمین و فخر شیعه بود و تا قیام قیامت هم خواهد ماند، مردی که دَم مسیحایی‌اش همگان را زندگی بخشید و آن‌ها را به میدان مبارزه با ظلم و ستم و استبداد فراخواند تا اینکه بنای حکومت الهی را بنیان نهاد؛ حکومتی نوپا که چون خاری بود بر چشم استعمار، استبداد و سلطه. این شد که از هر سو مورد تهاجم کوردلان قرار گرفت و انتظار می‌رفت که با کینه‌توزی‌هایی چنین گسترده، این نظام نوپا ساقط گردد.

هزاران هزار جوان پرورش‌یافته‌ی مکتب عاشورا که دَم مسیحایی امامشان، آنان را به

جوش و خروش واداشته بود، به میدان مبارزه و جهاد شتافتند و هزاران رئیسعلی دلواری و کوچک خان جنگلی دیگر تجلی یافت تا هیچ‌گاه مادران این سرزمین برای قصه‌هایشان قهرمان کم نیاورند. شاعران در وصفشان بسریند، هنرمندان چهره‌هایشان را به تصویر بکشند، مورخان تاریخشان را باز بنگارند و آیندگان به داشتن این قهرمانان برخود بیالند. امروز که سال‌ها از دفاع جانانه و دلاورانه‌ی این ملت می‌گذرد، برماست که این قسمت از دفتر تاریخ ایشان را هر چه بیشتر بشناسیم و بشناسانیم و نگذاریم یاد و خاطره‌ی رشادت‌ها، دلاوری‌ها، ایثارگری‌ها و... این قهرمانان به فراموشی سپرده شود. همان‌گونه که رهبر فرزانه‌ی انقلاب فرمودند: «امروز فضیلت زنده نگه داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست.»

در همین راستا، ستاد کنگره ملی نقش امام رحمته در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی کوشیده است تا روزه‌ای بگشاید برای ورود به سیره و سبک زندگی ایثارگران و حماسه‌آفرینان تا نسل‌های آینده با تأمل در آن، به افتخارآفرینان خویش بیالند. این اثر تجلی‌دهنده‌ی گوشه‌ای از فداکاری و رشادت‌های فرزندان «خطه‌ی آفتاب» است. باری! برخویش وظیفه می‌دانیم که ضمن ارج نهادن به تلاش همه‌ی فعالان این حوزه و آرزوی ارائه‌ی آثار بهتر در آینده، از شما خوانندگان گرانقدر نیز سپاسگزاری کنیم و تقاضای همکاری و هم‌فکری داشته باشیم.

با آرزوی عزت، اقتدار و عظمت روزافزون ایران اسلامی.

دبیرکل کنگره ملی نقش امام خمینی رحمته

در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی سرتیپ دوم پاسدار محسن کریمی

اشاره ...

انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه در سال ۱۳۵۷ سرآغاز حرکتی جهانی در تاریخ معاصر شد که ایجاد (تشکیل) تمدن نوین اسلامی (حکومت اسلامی) را چشم‌انداز خود قرار داده است. تمدنی که قطعاً بدون نقش‌آفرینی نیمی از جامعه؛ یعنی بانوان این سرزمین، محقق نخواهد شد.

وقتی در جامعه‌ای تعداد زیادی بانوی مؤمن، اهل علم و معرفت تربیت شود؛ چندان عجیب نخواهد بود که نقش آن‌ها در مبارزه با کفر و جهالت و دفاع از اسلام و نظام، بسیار پررنگ باشد و مورد تقدیر بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی خمینی کبیر رحمته الله علیه قرار گیرد. آن‌چنان که امام راحل (ره) در پیامی به مناسبت میلاد باسعادت حضرت زهراى مرضیه علیها السلام در مورد بانوان فداکار و ایثارگر فرمودند: «چه افتخاری بالاتر از اینکه زنان بزرگوار ما در مقابل رژیم ستمکار سابق و پس از سرکوبی آن در مقابل ابرقدرت‌ها و وابستگان آنان در صف اول ایستادگی و مقاومت از خود نشان داده‌اند... مقاومت و فداکاری این زنان بزرگ در جنگ تحمیلی آن‌قدر اعجاب‌آمیز است که قلم و بیان از ذکر آن عاجز، بلکه شرمسار است.»

قطعاً حضور علمی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بانوان مسلمان هیچ تعارضی با نقش همسری و مادری آن‌ها ندارد؛ زیرا بانوی مسلمان علاوه بر مسئولیت داشتن در

نقش‌های خانوادگی، نسبت به امور اسلام و مسلمین هم مسئول است. چنانچه رهبر معظم انقلاب به این نکته اشاره کرده و نسبت به وظایف علمی، فرهنگی، سیاسی و... بانوان توجه داشته و فرموده‌اند: «امروز شما زنان، سنگربان ارزش‌های اسلامی در مقابل وضع جاهلی دنیای غرب هستید. شما هستید که دارید از این حصار مستحکم فرهنگ اسلامی محافظت می‌کنید. در علم، در فرهنگ، در سیاست و در همه چیز، زن باید پرورش اسلامی پیدا کند. در میدان‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه جا برود و پیش‌تاز باشد.»

ایشان همان‌گونه که نقش همسری و مادری را برای زن بی‌بدیل و بدون جایگزین می‌دانند، نقش اجتماعی و سیاسی او را بی‌بدیل و منحصر به خود زن می‌دانند و قائل به حضور مستقیم و فعال بانوان در همه عرصه‌ها می‌باشند.

تاریخ درخشان هشت سال دفاع مقدس صحنه بی‌بدیلی از ایثارگری مردان و زنان مؤمن این سرزمین است و ثبت این قهرمانی‌ها لازم و ضروری است. در این میان توجه به نقش «بانوان ایثارگر» در انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، برای ارائه الگوی عینی و ملموس به نسل‌های امروز و فردا در عرصه جهاد با طاغوتیان و استکبار بسیار پراهمیت است و لذا باید در ثبت و ضبط این نقش‌آفرینی‌های قهرمانانه اهتمام ویژه‌ای داشت. به این معنا که ابتدا با خاطره نگاری و سپس ثبت دقیق و تبیین آن به زبانی روان و مطلوب برای مخاطب؛ با جاذبه‌های هنری دریافت آن را برای نسل جدید تسهیل نمود.

اما از آنجا که بانوان این سرزمین قرار است در راه تمدن‌سازی نوین اسلامی و جهاد با طاغوتیان و استکبار جهانی، الگویی برای همه بانوان جهان باشند، لازم است که اهتمام

ویژه‌ای نسبت به ثبت و تدوین این بخش از تاریخ دفاع مقدس صورت پذیرد. بر همین اساس مقام معظم رهبری در پیامی که در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ به کنگره هفت هزار زن شهید کشور فرستادند، ضمن اشاره به اسوه بودن حضرت خدیجه (علیها السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام) و زینب کبری (علیها السلام) فرمودند: «زن در تعریف غالباً شرقی، همچون عنصری در حاشیه و بی نقش در تاریخ‌سازی و در تعریف غالباً غربی، به مثابه موجودی که جنسیت او بر انسانیتش می‌چربد و ابزاری جنسی برای مردان و در خدمت سرمایه‌داری جدید است، معرفی می‌شد. شیر زنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است. زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می‌توان زن بود، عقیف بود، محجبه و شریف بود و در عین حال، در متن و مرکز بود. می‌توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاه داشت و در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز سنگر‌سازی‌های جدید کرد و فتوحات بزرگ به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس و لطف و رحمت زنانه را با روح جهاد و شهادت و مقاومت درآمیختند و مردانه‌ترین میدان‌ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.» و این تعریف، دقیقاً همان نتیجه آثار حضور سیاسی و اجتماعی بانوان مسلمان ایران در پیشبرد اهداف جامعه آرمانی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

کمیته بانوان کنگره ملی نقش امام خمینی (رحمه الله) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی؛ بنا بر باور عمیقی که برای عمل به رسالت خود در راستای معرفی الگوی زن مسلمان مجاهد ایرانی و جهانی‌سازی آن دارد؛ تاریخ حضور، خاطرات و آثار بانوان ایثارگر استان مرکزی را با دقت و در قالب تاریخ شفاهی از ابتدای سال ۱۳۹۴ تا سال ۱۳۹۷

جمع‌آوری، ثبت و تدوین نموده و در مرحله بعد، این داده‌های تاریخی را با حفظ بُعد تاریخی حوادث، در قالب‌های مختلف و با زبانی ساده و روان به مرحله چاپ رسانده است.

مجموعه حاضر با عنوان لشکر فرشتگان در ۷ دفتر تهیه و تنظیم شده است. هر جلد شامل خاطرات تعدادی از بانوان در نقش‌های مختلف، همچون همسران رزمندگان، جانبازان، شهدا، آزادگان و بانوان ایثارگر، جانباز، شهید و مادران شهدای استان مرکزی می‌باشد که هر کدام به نحوی در تحقق انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نقش آفرینی کردند.

با توجه به اینکه در تمام سال‌های بعد از دفاع مقدس آنطور که شایسته بود به نقش اثرگذار چنین بانوانی توجه نشده است، کمیته بانوان مصمم شد که برای رفع مظلومیت و مهجوریت چنین بانوانی این اثر را در قالب بازنویسی خاطرات به نگارش درآورد و به عنوان یک الگوی ملی ارائه کند. امید است این اثر در مسیر عمل به تکلیف، ادای دینی باشد به تمامی بانوان مجاهد استان مرکزی که مردانه قدم در میدان عمل نهادند و با لبیک به دعوت امام خمینی رحمته‌الله، نقشی شایسته ایفا کردند.

از خدای منان مسئلت داریم که تلاش‌هایمان را به عنایت خود برکت بخشد و این کوشش، مورد رضایت حضرت ولی عصر علیه‌السلام و نائب برحق ایشان امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) باشد. همچنین ادامه این نهضت جریان‌ساز، مشمول ادعیه نورانی حضرت ولی امر مسلمین قرار گیرد. از خوانندگان محترم درخواست می‌شود با ارائه نقطه نظرات و پیشنهادهای سازنده خود، ما را در راستای ارتقاء کیفیت آثار بعدی، یاری نمایند.

مسئول کمیته بانوان کنگره ملی نقش امام خمینی رحمته‌الله

در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

راضیه مجاوری

چشم به راه

هنوز هم وقتی باران می‌زند و پس از آن آفتاب مهمان شهر می‌شود، یاد زیبایی‌های روستا می‌افتم. یاد کودکی‌هایم. درست یاد شکفتن گل‌هایی که وقت بوییدنشان از خود غافل می‌شدم. یاد پدرم که دستان زحمت‌کشش همیشه در خاظم می‌ماند و یاد مادرم که خوب یاد گرفته بود مادری کند و خوب یاد گرفته بود خانه‌داری را به ما یاد دهد. سن و سالی نداشتم که چند ماهی را به شهر آمدم تا قالی‌بافی با دستگاه را یاد بگیرم. یاد گرفتم و پس از آن خواهرانم شانه به شانه‌ام ایستادند و دل به دلم دادند تا بیافیم و نقشی از عشق در هر گره بگذاریم. زندگی خرج داشت و پدرم با چند بچه کوچک روزها را به سختی می‌گذراند اما به هر حال همه یکدل شدیم تا کمر سختی‌ها را بشکنیم. پدرم خوب می‌دانست چه کند که رشته تربیت ما از دستش در نرود. او به مسجد می‌رفت و نوارهای آقای کافی و دیگر بزرگان دینی را برای ما می‌آورد تا زمانی که پای دار قالی نشسته‌ایم به آن‌ها گوش کنیم؛ هرچند آن زمان خیلی سردنمی‌آوردیم اما به هر حال تأثیرات خودش را داشت.

هنوز هم صدای ذکر مصیبت‌های عاشورایی آن نوارها در گوشم می‌پیچد و شاید همان هم باعث شد که هنوز با رسیدن ماه محرم پرچم سیاه را آماده کنم و مراسم عزاداری را راه بیندازم.

مدرسه روستا با سپاه دانشی‌ها اداره می‌شد و باینکه به مدرسه رفتن علاقه زیادی داشتم، پدرم به دلیل مختلط بودن کلاس‌ها و رعایت نشدن حجاب اسلامی در آن‌ها اجازه رفتن نداد و من تنها سواد قرآنی آموختم.

روزهای کودکی و نوجوانی‌ام به اندازه‌ای شیرین بود که هنوز هم فکر کردن به آن‌ها برایم باارزش است؛ درست مثل روزهایی که برای کمک به شرایط مالی خانواده، به خانه یکی از اقوام رفته بودم و قالی‌بافی می‌آموختم اما با دیدن عکس شاه و همسرش، خونم به جوش آمد و بی‌توجه به هشدارهایی که راجع به دستگیری و ... می‌دادند، آن را خرد کردم تا دلم کمی آرام بگیرد. روزهای نوجوانی فرارسید و من پا به عرصه جدیدی از زندگی‌ام گذاشته بودم. باینکه سن و سالی نداشتم اما خوب می‌دانستم خبرهای تازه‌ای در راه است. یکی از اقوام مادری‌ام در خانه ما را زد اما این بار قصدش احوالپرسی نبود بلکه آمده بود تا وصلتی دیگر میانمان برقرار شود. آن‌ها را خوب می‌شناختم و از خوبی و درستی‌شان اطلاع داشتیم. پس با اجازه بزرگ‌ترها پاسخ مثبت دادم.

من به نامزدی عباس درآمدم و پس از آنکه شیرینی خورده شدیم او را به خدمت سربازی بردند. روزهای تلخ و شیرینی را می‌گذراندم اما خوشحال بودم که به مراد دلم رسیده‌ام. پس از شانزده ماه خدمت، او به ساوه بازگشت و طی چند روز کوتاه با برگزاری عقد و عروسی ساده‌ای زندگی مشترکمان را آغاز کردیم.

عباس مرد مهربانی بود. همیشه با محبت رفتار می‌کرد و خوب حرف می‌زد. روی فامیل

تعصب زیادی داشت و به هیچ عنوان غیبت و بدگویی نمی‌کرد. همین دل مهربان و اخلاق خوبش مرا بیشتر از قبل شیفته او می‌کرد. کارش سخت بود و به سختی خرج زندگی را می‌داد اما لبخند از روی لبانش نمی‌رفت. از رژیم شاه متنفر بود و با اطلاعاتی که اغلب بیشتر از اطلاعات من بود، برایم از بدی‌ها و ناجوانمردی‌ها صحبت می‌کرد. با گوش سر می‌شنیدم و با گوش دل به قلبم می‌رساندم که راه حق بازگشت ندارد حتی اگر سخت‌تر از همیشه باشد. مدتی پس از ازدواجمان فرزند اولم به دنیا آمد و مهمان کوچک زندگی شیرین ما شد. درست همان زمان که درگیری‌های انقلاب بالا گرفته بود و مردم یکدل شده بودند تا انقلابی از جنس حق به راه بیندازند. علیرضا در آغوشم بود، وقتی میان جمعیت می‌رفتم و بغض این همه ظلم و ستم را فریاد می‌زدم. شاید دلم می‌خواست کودکم از همان ابتدا با حق‌خواهی و حق‌طلبی آشنا شود. شاید تلاش می‌کردم چیزی را در ذهنش نهادینه کنم که به آن ایمان داشتم و مطمئن بودم که اتفاق می‌افتد.

بالاخره انقلاب مردمی ما به پیروزی رسید و امام خمینی رهبر میهن اسلامی ما را به عهده گرفتند. عباس در کمیته مشغول فعالیت شد تا با ضدانقلاب‌ها و کسانی که سعی در پخش مواد مخدر دارند، مبارزه کند. همه این مسائل چیزهایی بود که آتش به دلم می‌زد و لحظه به لحظه نگرانی‌ام را بیشتر می‌کرد اما سکوت می‌کردم تا مبادا زنجیری بر پایش شوم که از راه حق جا بماند.

اغلب روزهای زیادی را کنارمان نبود و شرایط زندگی باعث شده بود مراقب همه چیز باشم. مراقب تلخی‌هایی که درس زندگی می‌شد و شیرینی‌هایی که خاطرات ماندگارند. مراقب فرزندم که ثمره عشقم بود و ایمانم که لحظه‌ای از بین نرود. نمی‌دانستم عباس در کدام بخش است یا چه می‌کند، فقط دلم می‌خواست سالم باشد تا لحظه‌ای از خدمت

به مردم دریغ نکند.

کم کم اخبار تلخی به گوشم می رسید و دلم را آشوب می کرد از زبان دایی ام شنیده بودم که در مرزهای جنوب کشور و مناطق کردستان اتفاقات عجیبی در حال وقوع است. دلم می لرزید اما حرفی نمی زدم فقط آرزو می کردم هر چه سریع تر این درگیری ها تمام شود. قرار بود خانه مان را بسازیم زیبا تر از قبل. آن قدر زیبا که تمام دل خوشی هایمان در آن سپری شود. گفتم: عباس خانه زیبایی می شود اما پاسخش قلبم را به درد آورد وقتی گفت: زیبا می شود اما نمی دانم خودم هم می توانم از آن استفاده کنم یا نه؟ پرسیدم: منظورت چیست؟ و او پاسخ داد: می خواهم به جبهه بروم. تصمیمش برای جبهه رفتن، تیر خلاص را زد و ترسیده بودم و نگرانی تمام وجودم را احاطه کرده بود. می دانستم هیچ کس نمی تواند منصرفش کند اما خدا خدا می کردم که بماند و سایه ای بر سر من و فرزند و زندگی مان باشد. خدا خدا می کردم از این تصمیم منصرف شود اما نمی شد. روزهایی که دستان علیرضا را می گرفتم و با قدم های کوچکش همراه می شد تا مسیر را پشت سر بگذاریم مبادا عباس برود بی آنکه ما ببینیمش. او می دانست که من فرزند دومم را در راه دارم اما حتی این مسئله هم لحظه ای مانعش نشد و او قدم در راهی گذاشت که به آن ایمان راسخ داشت.

به هر حال عباس تصمیمش را گرفت و راهی سرزمین عشق شد. حالا من مانده بودم و فرزندی کوچک و یک دنیا نگرانی برای همسری که عاشقانه دوستش داشتم؛ اما در کنار این ها شرایط بارداری به شکلی شده بود که گاهی نمی دانستم این همه تهوع و سرگیجه بابت مادر شدن است یا نگرانی. نمی دانستم حضور فرزند دوم حالم را تا این اندازه دگرگون کرده یا دل شوره ای که مدام برگلویم چنگ می اندازد.

او رفت و من ماندم و یک دنیا دل‌تنگی. ظهر روز عاشورا بود که در مسجد محل اعلام کردند عده‌ای شهید شده‌اند اما سرنوشت عده‌ای از بچه‌ها هنوز معلوم نیست. پنج ماه بی‌خبری، پنج ماه دل‌تنگی، پنج ماه پرس و جو و نذر و نیازم شروع شد. روزهایی که در هوای سرد پاییز و زمستان دستان کوچک علیرضا را می‌گرفتم و مدام دنبال خبری از عباس به این در و آن در می‌زدم اما خبری نبود که نبود. بعد از پنج ماه متوجه اسارت او شدیم. عباس اول آبان ماه راهی جبهه شد و ۲۵ روز بعد به اسارت دشمن درآمد. در طول این ۲۵ روز تنها یک نامه از او دریافت کرده بودم که شرح نگرانی‌اش برای من و فرزندش بود. علیرضا عاشق لباس چریکی پدرش شده بود. با تمام نگرانی‌ها درست همان شکل را برایش دوختم تا یادش بماند که پدرش بزرگ‌ترین قهرمان زندگی ماست. آن را بر پیکرش پوشاندم تا یادش بماند مادر همیشه به آن قهرمان افتخار می‌کند. مدتی بعد از اسارت عباس فرزند دوم به دنیا آمد در حالی که پدرش کنار ما نبود. حالا من مانده بودم و فرزندانی که نمی‌دانستم کجای طناب سردرگم زندگی را بگیرم تا رشته تربیت و محبتشان از دستم در نرود.

خبر اسارت عباس تلخ‌ترین خبر زندگی‌ام بود. می‌دانستم عراقی‌ها با صلیب سرخ همکاری نمی‌کنند. می‌دانستم که نیروهای ایرانی را آزار می‌دهند. می‌دانستم که مفقودین را فرستادند اما در ازای هر کدام از آن‌ها پنج اسیر عراقی را برده‌اند. سال‌ها می‌گذشت و من مدام در پی خبری از جانب عباس بودم. روزها با دو کودک به راه‌هایی می‌گذشت که شاید مرا به او برسانند و شب‌هایم غرق در دعا‌هایی که راه وصل را باز کنند. هراسیری که می‌آمد عکسی از عباس را در آغوش می‌گرفتم و از او می‌خواستم خوب نگاهش کند اما دریغ از خبری؛ دریغ از آشنایی؛ دریغ از عباس. همیشه حس می‌کردم حمیدرضا پسر

دومم پدرش را ندیده و تحمل بیشتری برای این دوری دارد اما وقتی کمی بزرگ‌تر شد و قد کشید، پدرش را میان اشعار ناتمامش پیدا کردم. سال‌ها گذشت و من تن به ازدواج ندادم. نام عباس و سایه پسرانم کفایت می‌کرد. بارها آرزو کردم که ای کاش از عباس خبری می‌آمد تا بار سنگین دل‌تنگی را از دوشم بردارد. هرگز تحمل اینکه عباس جز شهدا باشد، را نداشتم.

دستانم را بالا بردم و به خدا گفتم: خداوندا من نه تاب دیدن چشمان عباس را دارم وقتی که خاک روی آن‌ها می‌ریزند و نه تاب بیوه شدن و این نام را به دوش کشیدن. خدا صدایم را شنید و حالا سال‌هاست که در حسرت سنگ مزارش می‌سوزم تا بر بالینش بنشینم و اندکی داغ دل را سبک کنم.

خاطرات زهرا زمانی همسر جاویدالآثر عباس بخشی.

دخترت را ببوس

روزهای زیبایی کودکی را به وضوح به خاطر می‌آورد هرچند پدرش را خیلی زود از دست داده بود اما مهربانی‌اش را به اندازه‌ای به یاد داشت که همیشه چون ستاره‌ای تابان در آسمان خاطراتش می‌درخشید. مردی که دستی به قلم داشت و یکی از روحانیون شهر محسوب می‌شد. هشت بچه قد و نیم قد بودند که پدرش را از دست داد و بار سختی‌های زندگی به دوش مادر افتاد. مادری که یک زن کامل بود و شیوه درستی برای تربیت فرزندانش پیش گرفته بود. او تلاش می‌کرد تا الگوی مناسبی برای فرزندانش باشد به نحوی که نیاز به تذکر و سختگیری نداشته باشند و خودشان از رفتار و منش مادر الگو بگیرند.

خوب به خاطر دارد که از همان کودکی چادر پوشیدن و حجاب مناسب را از مادر آموخته بود بی‌آنکه حتی برای یک بار در این مورد به او تذکری داده شود. هنوز خانه مادر بزرگ را خوب به خاطر می‌آورد که جلسات روخوانی، تجوید و تفسیر قرآن در آن به پا می‌شد؛ که از وقتی از نجف به ایران آمده بود کمر همت را بسته بود تا بستر این